

روایت جذاب

پایان
غافلگیرکننده

فوق العاده

ورق بزن تا
بهت بگم

آرمان آرین

اندیشه ساز





کلاس پرنده (۱۹۳۳)
نوشته‌ی اریش کستنر
ترجمه علی پاکبین
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
(عکسی از روی کتاب کلاس پرنده‌ی قدیمی خودم)

کتاب «کلاس پرنده» متعلق به خواهر بزرگ‌ترم بود. اجازه داشتم آن را از توی کتابخانه‌اش بردارم و هر چقدر دلم خواست بخوانم ولی بعد باید آن را سر جایش می‌گذاشتم. در شانزده سالگی یعنی سال ۱۳۷۶ خورشیدی، که برای سومین بار این کتاب را می‌خواندم، دست به قلم شدم و یادداشت کوتاهی در انتهایش، بر تک صفحه‌ی سفیدی که بعد از پایان کتاب بود، نوشتم. درست خاطر م هست که ساعت یازده و نیم شب ۱۳ اسفند ۱۳۷۶ بود؛ چون نقطه‌ی عطفی در زندگی‌ام بود و تصمیم مهمی را رقم زد. آن نوجوان تشنه و کنجکاو و مشتاق، در آخرین سطور یادداشت خود، چنین نوشت: «کلاس پرنده از بهترین‌های ادبیات کودک و نوجوانان در سراسر جهان است و از آنجائی‌که من هم آرزوی پیوستن به نویسندگان کودک را دارم، امیدوارم که ارایش گسترده‌ها را سرمشق و الگوی خودم قرار دهم.»

در سه تا خدا»
 همین الان خواندم کتاب را برابر سومین بار می‌بینم. نقطه‌ی می‌توانم بگویم: فوق العاده است
 بنویسای در باره فقر و بیچارگی که آنرا چه کم خطر تر از بنویسای خود است و من از نظر
 آن اثر بیشتر نماند، کمتر هم نیست.

x x x

ارایی گندم ذات و نفس بچه‌ها و ادبیت بچه‌ها می‌برده است و کلاس
 برنده نوزاد این همین دکشایی با نفس کودکی است.
 کتاب هم‌دلو در ظاهر بر از من کند، از هاله‌ی آنگاه خودمانی و محقق است. نفس زینت
 مختصر و مفید است. عاطفی و احساسی است و بر است از درجه‌ی زندگی
 نمی‌داند که آیا این داستان زندگی خود گسترده است یا نه؟ ولی اینها را من در کلاس
 می‌توانم داستان زندگی اینها می‌باشد که وجود داشته‌اند. وجود دارند و وجود خواهند
 داشت.

x x x

تخصیص کتاب عالیست و می‌تواند در زمره آثار بر، هالکس بر و
 کتبی قرار گیرد و مجموع این مشخصات آنقدر کامل و بی نقص است که هر کس
 همین چند تقویم در از کل اینها می‌تواند من هستند:

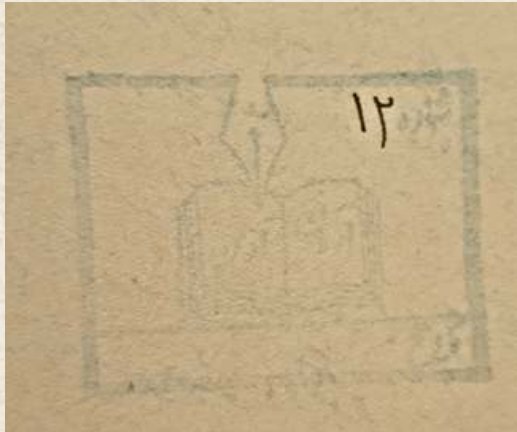
پولادرسون (تولبی)، قلدر (ماتاسی)، آک زینکا، و مطالعه (مبارتینج)، مغرور (متولد خولگم)
 فقره‌هنگام (حوضی و مارتین) با انصاف (مکتب‌یونان بعضی) مترو (ری‌لود) و ...

طرح داستانی عالیست، با جذب و گردش، در ضمن رعایت اخلاق و عاطفه.
 مشخصات فونتی بر ریاضت و فونتی ساختند. توصیف هم مفید و مختصر است.
 و در کل کلاس برنده از بهترینها است ادبیت که در کار و نوجوانان در سراسر
 جهان است. و از آنجا نیکه من هم آرزوی پیوستن به نویسندگان کودک را
 دارم، امیدوارم که ارایش گسترده‌ها را سرمشق و الگوی خودم قرار دهم.

سید الهی
 ۱۳ اسفند ۷۶



است و اگر زلزله و سونامی و آتش‌سوزی نشود و دستِ روزگار آن را از من و مرا از او نرباید، همچنان با این قلم خواهد ماند!

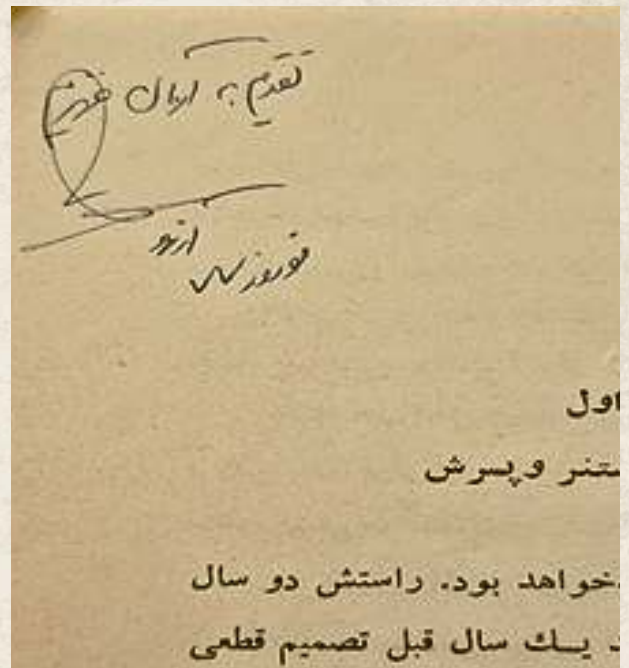


اما کلاس پرنده، مشهورتر از آن است که بخواهم در اینجا جز مروری کوتاه و از دل برآمده بر آن چیزی بنویسم. اریش کستتر نویسنده آلمانی کتاب (۱۸۹۹-۱۹۷۴م)، یکی از آن نویسندگانی است که به حق، نامش بر تارک ادبیات نوجوانان می‌درخشد و در سال ۱۹۶۰ برای مجموعه آثارش مدال هانس کریستین آندرسن را دریافت کرده‌است.

افزون بر این کتاب، «خواهران غریب»، «فلغلی و آنتون»، «امیل و کارآگاهان»، «وقتی که من بچه بودم»، «شاگرد جادوگر» و... نیز از دیگر آثار اوست.

کستتر در دوره‌ی نازی‌ها اجازه‌ی چاپ آثارش را نداشت اما سرزمین آلمان را ترک نکرد و به‌کار نوشتن ادامه داد. پس از جنگ، یعنی در سال ۱۹۴۵، او مدیریت مجله پنگوئن را برعهده گرفت و در ۱۹۵۷ به ریاست انجمن قلم آلمان فدرال رسید. همچنین او در سال ۱۹۵۳ از اعضاء مؤسس

شاید همین نوشته‌ی از دل برآمده بود که خواهرم را به این نتیجه‌ی مهربانانه رساند که مال را به صاحب حقیقی‌اش بدهد! بنابراین یکی دو هفته بعد، در نوروز ۱۳۷۷ آن را به نویسنده‌ی آینده (احتمالاً به عنوان عیدی یا شاید هم ایشانتیون کنار عیدی!) هدیه کرد.



من هم که اخیراً پدرم برایم مَه‌ری مخصوص کتابخانه‌ام سفارش داده بود، فوراً آن را در استامپ زدم و بر کتاب کوبیدم که مبادا هدیه‌دهنده پشیمان شود! آخر شنیده‌اید که «کافر همه را به کیش خود پندارد» و من خودم زیاد از این کارها می‌کردم که کتابی را هدیه کنم و بعد پشیمان شوم؛ اسنادش هم موجود است! راستش یادم نیست یازده شماره قبلی کتاب‌ها در ردیف کتابخانه‌ام چه بوده‌اند، ولی نمره‌ی کلاس پرنده، شد «دوازده» و برای همیشه با من ماند. هنوز هم با من

هیأت بین‌المللی کتاب برای نوجوانان (IBBY) بود. کستتر در تابستان ۱۹۷۴ بر اثر سرطان مری در بیمارستانی در مونیخ درگذشت درحالی‌که خیابان‌های بسیاری در سرتاسر آلمان و سیّارک ۱۲۳۱۸ در آسمان، به نامش نامگذاری شده بود.



کلاس پرنده یکی از مهم‌ترین آثار کستتر و شاید حتی مهم‌ترین کتاب او باشد. داستان با روایت اول شخص (یکم کس) و از دید خود اربیش کستتر، به شکلی صریح و صمیمانه آغاز می‌شود و بعد به دانای کل تغییر می‌کند تا لابلای طنز خاص خود، از دردهای ژرف بشری، از رنجی که کودکان می‌برند، سخن گوید.

«هرگز کودکی خود را فراموش نکنید! قول می‌دهید؟ قول شرف؟...»

اشک کودکان، به‌هیچ‌وجه از اشک آدم بزرگ‌ها کم‌اهمیت‌تر نیست، حتی در بسیاری از موارد، خیلی مهم‌تر از اشک آنهاست.» (ص ۱۲ کتاب)

فضاپردازی و توصیف‌های کتاب، زیبا و مؤثر هستند، چنان‌که هر آنچه لازم باشد بدانید، درست به موقع از قلم نویسنده به شما عطا می‌شود.

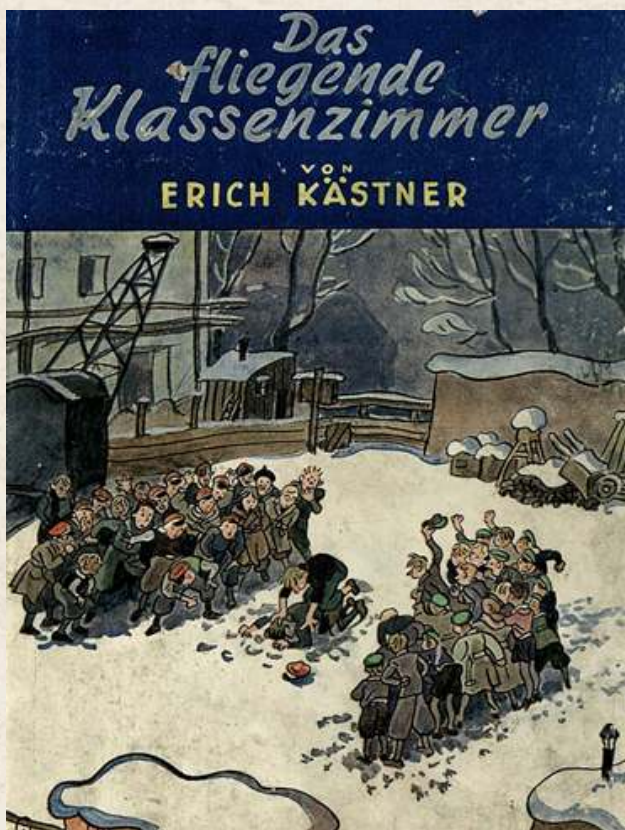
«مدیر از پشت میز آنها را زیر نظر گرفت. قیافه‌اش چنان آرام بود که نمی‌شد حدس زد چه فکر می‌کند. این پنج پسر بچه، خیلی خطرناک بنظر می‌آمدند. ماتیاس یک چشمش ورم کرده بود. پاچه‌ی شلوارِ سباستیان از بالای زانو پاره شده بود. دست‌ها و صورت ثولی از سرما کبود بود. موهای مارتین روی پیشانی و صورتش آویزان بود. از لب بالایی جونی، خون جاری بود چون در یکی از گلوله‌های برف که به او خورده بود، سنگ گذاشته بودند. برف پوتین‌های آنها رفته‌رفته آب می‌شد و پنج حوضچه‌ی کوچک تشکیل می‌داد.» (ص ۷۸)

دیالوگ‌ها ضمن داشتن حسی نوجوانانه، پیش‌برنده، شخصیت‌ساز و عمیق هستند. چنان‌که تمامی شخصیت‌ها به سرعت و در همان یک سوم نخستین کتاب، در قلب خواننده می‌نشینند.

«بی‌شک مارتین، مسخره‌ترین مُبصر اروپاست. با وجود اینکه خیلی کوشاست، جاه‌طلب نیست. از وقتی که در دبیرستان است، همیشه شاگرد اول بوده و درعین‌حال در همه‌ی جنگ و دعواها هم شرکت کرده. با اینکه نصف پول مدرسه را می‌پردازد و کمک تحصیل می‌گیرد، زیربار حرف کسی نمی‌رود. حال می‌خواهد طرف، محصل سال ششم باشد یا معلّم یا مدیر.

خلاص شوم. من ظلمی را که پدرم در حقم کرد به آنها روا نخواهم داشت و همسرم بهتر از مادرم خواهد بود...» (ص ۹۹)

پایان داستان، غافلگیری گیرایی دارد. هیچ اتفاق مهیبی در جهان آفاق رخ نمی‌دهد اما در جهان آنفس و در دل آدم‌هایش، جشنی بزرگ برپا می‌شود که هزار چراغان بیرونی با آن برابری نخواهد کرد. آنجا که مرز واقعیت و داستان، درهم تنیده و شکسته می‌شوند.



وقتی که حق با او باشد، مثل شیر نر می‌جنگد.» (ص ۵۰)

در کنار پسران نوجوانی که شخصیت‌های اصلی کتاب هستند، آقای بی‌دود پیاپیست و دکتر بوخ مدیر مدرسه، برجسته‌ترین کاراکترهای کتاب هستند.

«یک معلم باید مثل شمشیربازی که ناچار است همیشه خودش را چابک و فرز نگه‌دارد، قابل‌انعطاف و تغییرپذیر باشد. وگرنه دانش‌آموزان می‌توانند صبح‌ها در رختخواب دراز بکشند و درس را از صفحه‌ی گرامافون گوش کنند. نه، نه! ما به دبیرانی احتیاج داریم که اگر می‌خواهند ما را پرورش دهند، درصدد پرورش خودشان هم باشند!» (ص ۹۴)

کلاس پرنده، داستانی‌ست برآمده از رنج‌های به ظاهر کوچک اما ژرف، رنج‌هایی که اغلب به چشم نمی‌رسند چون در سینه‌ی آدمیان پنهان‌اند اما تاریخ انسان در هر گوشه و کنار خود از هُرم مرموز و نامرئی آنها شکل گرفته است.

«جونی با نگاهی کنجکاو، شهر را تماشا کرد و با خود گفت: زیر هر سقفی آدم‌هایی زندگی می‌کنند. راستی در شهر چند سقف وجود دارد?... تعداد ستاره‌های آسمان چندتاست؟ خوشبختی به بی‌نهایت تقسیم شده است و بدبختی... من در آینده حتماً توی ده زندگی خواهم کرد، در خانه‌ای کوچک با باغچه‌ای بزرگ. پنج تا هم بچه خواهم داشت ولی آنها را به سفر دریایی نخواهم فرستاد تا از دست‌شان